دوفصلنامه علمی ـ پژوهشی
پژوهش‌نامه علوم حدیث تطبیقی
سال ششم، ش۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۸
صفحات ۸۵ـ۱۰۳

Comparative Hadith Sciences Research Journal
Sixth year, No. 10.
Spring and Summer 2019

معمم نمودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تأثیر آن در شرح حدیث غدیر در منابع فریقین*

محمد عشایری منفرد **

چکیده

در صدور حدیث غدیر که مهم‌ترین مستند مسأله خلافت پیامبر است، هیچ تردیدی وجود ندارد. از نظر دلالت فریقین قبول دارند که مولا بودن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام با این حدیث اثبات می‌شود، اما اهل تسنّن معنای مولا را دوستی و محبت می‌دانند و امامیه بر این باورند که مولویت به معنای سرپرستی همه جانبه است. دو طرف برای اثبات سخن خود به شواهد گوناگونی استناد می‌کنند. فریقین گزارش کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام ایراد خطبه غدیر، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را با عمامه معروف خودشان معمم کردند. فرضیه این تحقیق آن است که معمم کردن علی در حین ایراد خطبه غدیر به مثابه قرینه‌ای متصله برداشت امامیه از حدیث غدیر را اثبات می‌کند. نویسنده با جستار در منابع روایی و ادبی سعی نموده، نماد معمم کردن را در فرهنگ جاهلی و اسلامی معنا و این فرضیه را اثبات کند که پیامبر با معمم کردن علی بی ابی‌طالب علیه‌السلام در روز غدیر و برجسته کردن این پدیده، در روزهای پس از واقعه غدیر خواستند ریاست ایشان را در حافظه جامعه ماندگار کنند.

واژگان کلیدی: حدیث، غدیر، امام علی، عمامه، فقه الحدیث حدیث غدیر، خلافت، مولا.

---

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰٤/۲۱.

**. استادیار جامعة المصطفی العالمیة: m.ashaiery@gmail.com .

مقدمه

مسأله جانشینی پیامبر از مهم‌ترین چالش‌های مذهبی جهان اسلام است. یکی از مستندات مهم این چالش علمی حدیث غدیر است. تواتر چشمگیری که در سند حدیث وجود دارد، موجب شده است در صدور روایت هیچ تردیدی باقی نماند. از نظر دلالت نیز فریقین قبول دارند که در حدیث غدیر آمده است، پس از پیامبر، مولای امت علی بن ابی‌طالب‌ﷺ است اما در این‌که منظور از مولا بودن علی‌ﷺ چه چیزی است، بین امامیه و مذاهب دیگر اختلاف وجود دارد. اهل تسنّن ادعا می‌کنند کلمه مولا در این حدیث معنایی فراتر از دوستی و محبت ندارد، اما امامیه بر این باورند که مولویت در این حدیث به معنای سرپرستی همه جانبه سیاسی، اجتماعی و مرجعیت علمی است. دو طرف برای اثبات سخن خود به شواهد گوناگونی استناد می‌کنند.

یکی از پدیده‌هایی که در واقعه غدیر روی داده و می‌تواند به عنوان قرینه‌ای متصله به دلالت کلمه مولا کمک کند، معمم شدن علی بن ابی‌طالب به دست پیامبر اکرم است. فریقین گزارش کرده‌اند که در واقعه غدیر پیامبر اکرم عمامه معروف خودشان را که سحاب نامیده می‌شد، از سر مبارکشان برداشتند و بر سر علی بن ابی‌طالب نهادند و پس از آن‌که شمایل ظاهری عمامه را بر روی سر ایشان آراسته کردند فرمودند: «هکذا جاءتنی الملائکة»؛ «فرشتگان با چنین هیبتی به نزد من می‌آمدند». در میان مورخان و متکلمان فریقین درباره این‌که چرا حضرت رسول این کار را انجام داده‌اند، تبیین خاصّی مشاهده نشده است.

مشکلی که در این میان باقی مانده، این است که انگیزه حضرت رسول از معمم کردن علی بن ابی‌طالب چه بود. مسأله‌ای که براساس این مشکل قابل طرح است، این است که انگیزه این کنش پیامبر با سخنی که در این خطابه ماندگار تاریخی ارائه کرده‌اند «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**» چه تناسبی دارد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان انگیزه این کنش پیامبر را به مثابه قرینه‌ای متصل به کار گرفت و در معنا کردن حدیث غدیر از آن بهره جست؟ اصلا آیا معمم کردن یک شخص در فرهنگ عرب جاهلی و عرب اسلامی نماد معناداری بوده است؟ فرضیه‌ای که این پژوهش برای اثبات آن سامان یافته این است که معمم کردن در فرهنگ عرب یک عمل نمادین بوده که در زمان به ریاست رساندن شخص انجام می‌شده و به معنای رسمیت دادن به ریاست او بوده است و از این جهت پیامبر اکرم در کنار حدیث شریف غدیر، قصد داشتند ریاست رسمی علی بن ابی‌طالب را افزون بر بیان لفظی به وسیله یک نماد معنادار نیز در ذهن مخاطبان ماندگار کنند. نگارنده برای اثبات این ادعا با روش کتابخانه‌ای و از طریق جستار در منابع تاریخی و روایی فریقین، معناداری این نماد فرهنگی را تبیین و اثر آن بر معناداری حدیث غدیر را نیز اثبات کرده است.

پیشینه

علامه امینی به صورت خلاصه توضیح داده است کـه بـین معمـم کـردن امیرالمـؤمنین در روز غدیر و مقام ریاست و ولایت عهدی که در روز غدیر به ایشان رسید، باید نسبتی وجود داشته باشد. وی برای اثبات ادعای خود به روایاتی که عمامه را تاج عرب معرفی کرده، استناد نموده و تاج را نیـز به نقل از لغویان به معنای همان تاجی که برای شاهان از طلا و نقره ساخته می‌شود، دانسـته اسـت (امینی، الغدیر، ١٤١٤ق: ٣٤٢/١). سید جعفر مرتضی عاملی نیز با توضـیح کوتـاهی نمـاد معمـم کردن را به معنای سیادت و ولایت عهدی امیرالمؤمنین دانسته است (عـاملی، الصـحیح مـن سـیرة النبی الاعظم، ١٤٢٦: ٢٨١/٣١). آیت‌الله صادقی تهرانی نیز در بررسـی سـوره مائـدة بحثـی را بـه حدیث غدیر اختصاص داده و در ذیل آن، روایات معمم شدن علی بن ابی‌طالب را نقل کرده و ایـن معمم شدن را نشانه دیگری بر خلافت و ریاست امـام علـی‌ؑ دانسـته اسـت (صـادقی، الفرقـان، ١٤٠٦: ١٣١/٩). در این آثار غالبا با اشاره به روایاتی مانند «**العمامـة تیجـان الملائـک**» ایـن گـزاره مفروض گرفته شده است که معمم شدن یک نماد معنادار است اما برای اثبات این معنـاداری هـیچ تلاشی نشده است.

حدیث غدیر

واقعه غدیر، در هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری در واپسین سال عمـر مبـارک پیـامبر اکـرم اتفاق افتاد. اجتماع همه مسلمانان آنقدر برای پیامبر مهم بود که حضرت پیش‌تر به مسلمانان همـه بلاد اطلاع داده بودند که می‌خواهند آخرین حجّشان را در این سال برگزار کننـد و از آنـان خواسـته بودند که در مراسم شرکت کنند (محمد بن سـعد، الطبقـات الکبـری، ١٤١٤: ١٣١/٢؛ ابـن‌هشـام، السیرة النبویة، بی‌تا: ٦٠١/٢ و صالحی شامی، سبل الهدی، ١٤١٤: ٤٥٠/٨). از سوی دیگر پس از اتمام مناسک نیز دستور دادند حتی کاروان یمنی‌ها نیز که به اقتضای جغرافیای یمـن، مسیرشـان از مسیر عمومی حاجیان جدا می‌شد، فعلا مسیرشان را جدا نکنند و با دیگـر حاجیـان همـراه باشـند. تجمع گسترده حاجیان موجب کثرت راویان این حدیث شد، چنان که ابن عقده کوفی تقریبا نام ٥٠ نفر از بزرگان صحابه (ابن‌عقدة، حدیث الولایة، ١٤٢٢: ٣٩ تا ١٤٦) و علامه امینـی نـام صـد و ده تن از اعاظم صحابه را به عنوان گزارش‌گران حدیث غـدیر فهرسـت کـرده اسـت (امینـی، الغـدیر، ١٤١٤: ١/ ٣٥ تا ٨٧). حضرت آن سال پیش از روز غدیر خم در عرفات و منا نیز خطبه‌هـایی ایـراد کردند و محورهایی، مانند امامان دوازده‌گانه که همگی از قریش هستند را در ایـن خطابـه‌هـا تبیـین نمودند و سرانجام در حین بازگشت از حـج در سـرزمین غـدیر پـیش از آن کـه مسـیر عراقـی‌هـا و

مصری‌ها از مسیر مدینه‌ای‌ها جدا شود، حضرت در یک سرزمین گرم دستور توقف دادند، سپس جایگاهی بلند برای آن حضرت آماده شد و ایشان علی‌ﷺ را به نزد خود بردند، به گونه‌ای که جای پای علی به موازات زانوی پیامبر بود. در چنین حالتی ابتدا علی‌ﷺ را به مردم معرفی و پس از یادآوری ولایت خودشان، ولایت علی را با ولایت خودشان یکسان معرفی کردند و دستور دادند که مردم با او به صورت قلبی و قالبی بیعت کنند و قول بدهند که از او اطاعت خواهند کرد. پس از سخنرانی برای علی‌ﷺ خیمه جداگانه‌ای نصب شد و مردم تا شب نزد او رفتند و با او بیعت کردند.

معمم کردن علی‌ﷺ در واقعه غدیر

در گزارش‌های فریقین آمده است که حضرت رسول، امیرالمؤمنین را در واقعه غدیر معمم کردند یعنی عمامه مبارک خودشان را که سحاب نامیده می‌شد بر سر ایشان نهادند و یک بار قسمت جلو عمامه را و یک بار دیگر قسمت عقب عمامه را تنظیم کردند و یکی از دو طرف عمامه را از جلو و دیگری را از پشت سر او آویزان کردند. پس از این‌که نمای ظاهری عمامه را به صورت دلخواه خودشان تنظیم کردند، فرمودند: «**هکذا جائتنی الملائکة**»؛ «فرشتگان با این شمایل به نزد من می‌آمدند». قاضی نورالله تستری معروف به شهید ثالث در کتاب احقاق الحق بابی را به معمم کردن علی‌ﷺ در واقعه غدیر اختصاص داده و گزارش‌های تاریخی مربوط به معمم کردن ایشان را با عین عبارتشان از برخی اعلام اهل تسنن جمع‌آوری کرده است. این اعلام عبارت‌اند از: علامه حموینی در فرائد السمطین؛ علامه سیوطی در حاوی؛، علامه شعرانی در کشف الغمة؛ حافظ ابن‌حجر عسقلانی در لسان المیزان؛ علامه حلبی فی انسان العیون مشهور به سیرة حلبی؛ شیخ عبد الرؤوف مناوی در الکواکب الدریة؛ علامه امرتسری در ارجح المطالب؛ حافظ ذهبی در میزان الاعتدال و علامه مناوی فی شرح الجامع الصغیر (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ١٤٠٩: ٦/ ٥٦٢ تا ٥٦٥). علامه امینی نیز در کتاب شریف الغدیر واقعه معمم شدن علی به دست مبارک پیامبر را از اعلام و بزرگان اهل تسنن نقل کرده که در میان آنها نام کسانی مانند: ابوداود طیالسی (متوفای ٢٠٤ ق)؛ ابن منیع بغوی (متولد ١٦٠ ق)؛ ابوبکر بیهقی (متوفای ٤٥٨ ق) و علامه زرقانی (متوفای ١١٢٢ ق) دیده می‌شود (ر.ک: امینی، الغدیر، ١٤١٤: ١/ ٣٤٢ـ٣٤٤).

در یکی از گزارش‌های صفین آمده است که حضرت امام علی‌ﷺ، در چکاچک شمشیرها شعری را زمزمه می‌کردند. در آن شعر نیز به وضوح اشاره شده است که در روز غدیر هنگامی که به دست پیامبر معمم می‌شده‌اند به مقام امامت نصب شده‌اند؛

أَنَا عَلِی صَاحِبُ الصَّمْصَامَةِ وَ صَاحِبُ الْحَوْضِ لَدَی الْقِیامَةِ
وَ صَاحِبُ الْحَوْضِ لَدَی الْقِیامَةِ قَدْ قَالَ إِذْ عَمَّمَنِی الْعِمَامَةَ
أَنْتَ أَخِی وَ مَعْدِنُ الْکرَامَةِ وَ مَنْ لَهُ مِنْ بَعْدِی الْإِمَامَة

«من علی صاحب شمشیر صمصمام و صاحب حوض روز قیامت هستم که حضرت رسول وقتی مرا با آن عمامه معمم می‌کرد فرمود: تو برادر من و معدن کرامت و امام پس از من هستی» (مفید، الفصول المختارة، ١٤١٣: ٢٨٩).

معمم کردن امام علی‌ؑ در روز غدیر، مسأله‌ای بود که پیامبر نمی‌خواستند در میان مسلمانان به یک مسأله ساده‌ای تبدیل شود و مسلمانان به راحتی آن را بگذارند و بگذرند. برای همین بود که پس از غدیر خم، وقتی می‌دیدند، امیرالمؤمنین دارد با این عمامه می‌آید می‌فرمودند: «**اتاکم علیٌّ فی السّحاب**». تعبیر برخی گزارش‌ها به گونه‌ای است که نشان می‌دهد همواره هر وقت می‌دیدند علی با این عمامه می‌آید، این مضمون را تکرار می‌کردند «**و کانت له عمامة یعتم بها یقال لها: السحاب، فکساها علیّ بن أبی طالب، فکان إذا قدم فیها یقول: أتاکم علی فی السّحاب**» (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ١٤٠٩: ٥٦٤/٦). این تکرار آن هم در آن زمان کوتاه نشان می‌دهد که ایشان سعی می‌کردند، این عمامه را به عنوان یک نماد در حافظه تاریخی امت برجسته کنند.

عمامه پیامبر پس از پیامبرﷺ

چنان که گذشت امام علی‌ؑ در زمان حیات پیامبر از این عمامه استفاده می‌کرد، اما بعد از وفات پیامبر در ایام خلافت خلفا گزارشی از این‌که این عمامه پیامبر را استفاده کرده باشند، دیده نشد. پس از قتل عثمان، وقتی مردم با ایشان بیعت کردند همان عمامه را بر سر نهادند و به مسجد آمدند و سخنرانی کردند (صدوق، الامالی، ١٣٧٦ش: ٣٤١ و مفید، ارشاد، ١٤١٣ق: ٣٤/١). در جنگ جمل هنگامی که جنگ در حال شروع شدن بود، و ایشان تلاش می‌کردند که از وقوع جنگ پیشگیری کنند، با همان عمامه پیامبر قرآن را بر سر دست گرفتند، به مقابل لشکر رفتند و آنان را به صلح دعوت کردند (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ١٤٠٩: ٨/ ١٠٥ و ١٠٦) قاضی نورالله شوشتری از نسخه خطی کتاب توضیح الدلاله شهاب الدین شافعی یکی از خطب علی‌ؑ را نقل کرده است که در مسجد کوفه با عمامه پیامبر ایراد شده است (همان، ١٧/ ٤٧٦) در جنگ صفین با همین عمامه برای سپاهیانش خطبه خوانده است (نصربن‌مزاحم، وقعة صفین، ١٤٠٤ق: ٤٠٣).

کارکردهای نمادین عمامه در فرهنگ عرب

در فرهنگ عرب‌ها، عمامه کارکردهای نمادین گوناگونی داشت. برداشتن عمامه از سر حریف در جنگ‌ها یک نماد بود که نشان می‌داد حریف اسیر شده است و همان مجاهدی که توانسته بود عمامه حریف را از سرش بردارد، افتخار به اسارت گرفتن آن اسیر را از آن خود می‌کرد. وقتی بین

مجاهدان اختلاف پیش می‌آمد که فلان اسیر را کدام مجاهد اسیر کرده است، برداشتن عمامه نمادی بود که آن را معیار قرار می‌دادند و می‌گفتند همان مجاهدی که عمامه حریف را برداشته، همان مجاهد اسیرش کرده است (ر.ک: شوشتری، بهج الصباغة، ۱۳۷٦: ۷/ ٤۹۲).

عمامه نشانه بزرگی و سیادت نیز بود، چون افتخارآمیزترین سرپوش برای مردان عرب عمامه بود. سرپوش ثروتمندان عمامه و سرپوش طبقه فقیر پارچه‌هایی سبک‌تر و ارزان‌تر بود، کمّیت و کیفیت عمامه نیز معنای خاصی داشت. ثروتمندان برای این‌که ثروتشان را به رخ دیگران بکشند، از پارچه بزرگتری استفاده می‌کردند و مقداری از پارچه‌ی عمامه را نیز از عقب یا از جلو آویزان می‌کردند. این آویز گاه آنقدر بزرگ می‌شد که حتی به زمین می‌رسید یا بر روی زمین کشیده می‌شد تا نشان بدهد که شخص صاحب عمامه ثروت بیشتری دارد (جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب، ۱٤۲۲: ۹/ ٤۸ـ۵۱). ابودجانه انصاری در جنگ احد انتهای عمامه‌اش را با همین شکل آویزان کرده بود، پیامبر وقتی او را دیدند که با چنان تبختری راه می‌رود، فرمودند: «این نوع راه رفتن راه رفتنی است که خداوند از آن بیزار است مگر در حین جهاد فی سبیل الله» (کلینی، کافی، ۱٤۰۷: ۸/۵). در زبان و ادبیاتشان نیز تعبیر «**ارخاء العمامة**» که همان آویزان کردن عمامه بود، کنایه از خودنمایی و ابراز ثروتمندی و سیادت بود (ابن سیدة، المحکم، ۱٤۲۱: ۱/ ۱۰۷).

در فرهنگ عرب‌ها، عمامه نشان دهنده جایگاه اجتماعی شخص نیز بود. هر کسی بسته به جایگاهی که داشت نوع خاصی از عمامه نیز بر سر می‌نهاد. یکی از انواع عمامه، عمامه قرمز رنگی بود که آن را نشانه پادشاهی می‌دانستند و وقتی که می‌خواستند کسی را به ریاست و بزرگی خودشان انتخاب کنند، بر سر او می‌نهادند (فراهیدی، کتاب العین، ۱٤۹۰: ۱/ ۹٤ و محمد بن علامة، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، ۱۳٤۲: ٤). طبق برخی گزارش‌ها این یک رسم و آیین عربی بوده است (محمد بن علامة، همان و ازهری، تهذیب اللغة، ۱٤۲۱: ۱/ ۸۹) به عبارت دیگر همانطور که ایرانی‌ها وقتی می‌خواستند شاهان خود را به سلطنت برسانند بر سر آنان تاج می‌نهادند و او را تاجدار (المتوّج) می‌نامیدند، عربها هم وقتی کسی را به ریاست خودشان انتخاب می‌کردند بر سر او عمامه می‌نهادند و او را معمم می‌نامیدند (فراهیدی، همان). برای مثال در منابع تاریخی آمده است که بنی‌سلیم وقتی می‌خواستند، مالک بن خالد را به ریاست قبیله خود برگزینند او را معمم کردند و پس از او هم وقتی می‌خواستند معبد بن عمرو را به ریاست قوم برسانند باز او را نیز معمم کردند (ابن‌حزم، جمهرة انساب العرب، ۱٤۰۳: ۲٦۱). در برخی گزارش‌ها درباره ابواُحیحة که یکی از بزرگان مکه در عصر جاهلیت بود، آمده است وقتی عمامه بر سرش می‌نهاد همه مردم عمامه‌هایشان را برمی‌داشتند و اصلا عمامه هیچ کس به رنگ عمامه او نبود، به او ذوالعصابة و

ذوالعمامة گفته می‌شد (زرکلی، الأعلام، ۱۹۸۹: ۹٦/۳ وجـزری، أسـد الغابـة، ۱٤۰۹: ۲: ۲۳۹ و ۲٤۰) ابو قیس بن اسلت در توصیف عمامه ابواُحیحة گفته است:

إذا شدّ العمامة ذات يوم و قام إلى المجالس و الخصوم

فقد حرمت على من كان يمشى بمكة مدّخل سقيم

وقتی ابواُحیحه عمامه‌اش را بپیچد و بر سر نهد و به مجالس و محکمـه‌هـا بـرود دیگـر عمامـه پوشیدن بر هر کسی که در مکه راه می‌رود حرام می‌شود مگر کسی که سالم نباشد (جاحظ، البیـان و التبیین، ۲۰۰۲م: ٦۷/۳).

نعمان بن منذر وقتی می‌خواست گروهی را به ملاقات کسرای ایـران و مـذاکره بـا او بفرسـتد، برای آن‌که کسرا بداند اعضای گروه افراد مهمی هستند همه آنها را معمم کرد (زکی صفوت، جمهرة خطب العرب، ۱۹۲۳م: ۵۵/۱).

در فرهنگ عامه عرب‌ها بین ریاست و معمم بودن، ملازمه شدیدی وجود داشت به گونه‌ای کـه عرب‌ها در زبان روزمره و زبان ادبی خودشان کلمه معمم شـدن را بـه معنـای ریاسـت نیـز بـه کـار می‌گرفتند. در زبان عربی کلمه عمامه و عصابه تقریبا مترداف هستند و جالب این است که هر یـک از این دو کلمه مجازا به معنای سیادت و رهبری به کار رفته‌اند. بر اساس گزارش خلیل، عرب کلمه «معمم شدن» را به معنای «به ریاست رسیدن» به کار می‌برده است. ایـن معنـا را لغویـان دیگـری مانند: صاحب بن عباد (صاحب بن عباد، المحیط، ۱٤۱٤: ۱۰٤/۱)، اسماعیل جوهری (جـوهری، صحاح، ۱٤۰۷: ۱۹۹۱/۵) نیز گزارش کرده‌اند. ابن‌فارس نیز معنای کلمه «ع‌م‌م» را به اصل واحدی برگردانده که در آن قید علوّ نیز وجود دارد (ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغـة، ۱٤۰٤: ۱۵/٤) راغـب کلمه «عمّمتُه» را کنایه از به ریاست رساندن شخص دانسته است (راغـب، مفـردات الفـاظ قـرآن، ۱٤۱۲: ۵۸٤). معناشناسان عربی معتقدند، حتی به ابواُحیحه هم اگر در زمان جاهلیت می‌گفتنـد: ذو العمامة، در واقع این تعبیر بر معنای تحت اللفظی خودش (صاحب عمامه) دلالـت نمـی‌کـرد، بلکه کنایه از سیادت و بزرگی ابواُحَیحه بود (اصفهانی، سوائر الأمثال علی أفعل، ۱٤۰۹: ۱۰۵).

عصابه نیز کلمه دیگری است که معنای وضعی‌اش همان عمامه است اما بـه معنـای سـیادت و بزرگی در فرهنگ و ادب عربی به کار رفته است. لغت‌پژوهـان کلمـه «معصَّـب» را نیـز بـه معنـای «سیّد مطاع» برگردانده‌اند. تفاسیری که برای کلمه «معصّب» ذکر شده نشـان مـی‌دهـد کـه عمامـه (عصابه) را برای کسی به کار می‌گرفتند که می‌خواستند از او اطاعت کنند (مطاع) و او را به ریاست برگزینند (ر.ک: زبیدی، تاج العروس، ۱٤۱٤: ۲٤۰/۲). روزی پیامبر اکرم به عیادت سعد بن عباده

می‌رفتند. در راه گفت و گوی بی‌نتیجه و تلخی با برخی منافقین از جمله عبدالله بن ابی داشتند. وقتی به نزد سعد رسیدند واقعه را به او گفتند. سعد به پیامبر عرض کرد: «از او درگذر ای رسول خدا، به خدا سوگند وقتی خدا بزرگی مدینه را به تو داد، اهالی اینجا با هم توافق کرده بودند که تاج بر سر او نهند و او را معمم کنند (کنایه از این‌که او را پادشاه خود قرار دهند) از وقتی که خداوند این مقام را به تو داد، غصه‌ای در دلش گیر کرد و...» «**قالَ: اعْفُ عَنْهُ یا رَسُولَ اللَّهِ! وَ اصْفَحْ. فَوَاللَّهِ! لَقَدْ أَعْطَاک اللهُ الَّذِی أَعْطَاک، وَ لَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَیرَةِ أَنْ یتَوِّجُوهُ، فَیعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ. فَلَمَّا رَدَّ اللهُ ذَلِک بِالْحَقِّ الَّذِی أَعْطَاکهُ، شَرِقَ بِذَلِک**» (مسلم، صحیح مسلم، ١٤١٢: ١٤٢٣/٣) در سخن سعد نیز کلمه «یعصّب» کنایه از «به ریاست انتخاب کردن» به کار رفته است.

در اشعار عربی کلمه عمامه در معنای سیادت و بزرگی به کار رفته است. در یکی از ابیات معلّقه عمرو بن کلثوم آمده است:

«**وَ سیدِ مَعْشَرٍ قد عَصَّبُوه بتَاجِ المُلْک یحْمِی المُحْجَرِینَا**»

(و بزرگِ قومی که او را با تاج ریاست معمم کردند، از حریم پناهندگان دفاع می‌کند) (قرشی، جمهرة اشعار العرب، ١٤٢٤: ١٨٦).

مغیرة بن عمرو تمیمی شاعر اسلامی نیز گفته است:

إذا المرء أثری ثم قال لقومه: أنا السید المفضی إلیه المعمم

ولم یعطهم شیئا أبوا أن یسودهم وهان علیهم رغمه وهو أظلم

«وقتی کسی ثروتمند شود و بعد به قومش بگوید: فقط من بزرگ، ملجأ و رئیس قبیله هستم ولی به آنها چیزی [از اموال خودش] نبخشد آنان از این‌که او به ریاستشان برسد، خودداری می‌کنند و...» (جاحظ، البیان و التبیین، ٢٠٠٢: ٣/ ٧٠).

عمامه در سیره پیامبر اکرمﷺ

از پیامبر اکرم درباره عمامه دو سنت به دست ما رسیده است: سنت نخست این‌که حضرت خوشان عمامه بر سر می‌نهادند و مسلمانان را نیز تشویق می‌کردند که عمامه بر سر نهند، برای مثال وقتی هند بن صامت به محضر ایشان شرفیاب شد به او فرمودند عمامه بپوش که عمامه پوشیدن از سنت جبرئیل است (عسقلانی، الاصابة، ١٤١٥: ٤٣٦/٦). خود ایشان به «صاحب العمامة» معروف بودند (جبوری، العمامة فی الجاهلیة و الاسلام، ١٤٠٥: ٣٨٧). این سنت پیامبر در منابع فریقین به اندازه کافی بررسی شده است. سنت دوم آن‌که پیامبر وقتی کسی را به ریاستی می‌گماشتند، او را معمم می‌کردند. معمم کردن یک عمل نمادین بود که ظاهرا از همان تاج‌گذاری

رئیس قبیله اخذ شده و به یک سنت نبوی تبدیل شده بـود. گویـا ایشـان مـی‌خواسـتند ریاسـت آن شخص معمم را با این نماد در ذهن‌ها برجسته کنند. گفته شده است منظور پیامبر خدا از ایـن کـار این بوده که آراستگی را به کارگزارانشان بیاموزند تـا در چشـم مـردم شـکوه و هیبـت داشـته باشـند (محمدبن‌علامة، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، ١٣٤٢: ٤٨).

مورخان و محدثانی چون امام دولابی (متوفـای ٣١٠ ق)، حـافظ ابوالقاسـم طبرانـی (متوفـای ٣٦٠ ق)، أبو القاسم تمام بن محمد (متوفای ٤١٤ ق) و فاضـل هنـدی (متوفـای ٩٧٧ق) گـزارش کرده‌اند که پیامبر هیچ کسی را به ولایت نمی‌گماشت مگر این‌که او را معمم مـی‌کـرد «**کـانَ رَسُـولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ لَا یوَلِّی وَالِیا حَتَّی یعَمِّمَـهُ**» (دولابـی، الکنـی و الاسـماء، ١٤٢١: ٦١٩/٢؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ١٤١٥: ٨/ ١٤٤؛ تمام الرازی، الفوائد، ١٤١٢: ٢/ ٢٥٩ و المتقی الهنـدی، کنز العمال هندی، ١٩٨٩: ٧/ ١٦٧).

در کنار این گزارش کلی که معمم کردن والیان را نشان می‌دهد، در گزارش‌های جزئی‌تری که از وقایع تاریخی عصر نبوی به دستمان رسیده نیز معمم شدن کسانی که از سوی پیامبر بـه فرمانـدهی نظامی گماشته می‌شدند، نقل شده است. برای مثال عبدالرحمن بـن عـوف در شـعبان سـال ششـم هجری از سوی پیامبر به فرماندهی سپاه دومة الجندل منصوب شد و در ایـن سـریّه دسـت مبـارک خود پیامبر معمم شـد (ابـن‌عبـدالبر، اسـتیعاب، ١٤١٢: ٢/ ٨٤٥؛ جـزری، اسـدالغابه فـی معرفـة الصحابه، ١٤٠٩: ٣/ ٣٧٦؛ واقدی، کتـاب المغـازی، ١٤٠٩: ٥٦٠/٢). عبـدالرحمن ایـن عمامـه پیامبر را با خود نگه‌داشته بود و پس از قتل خلیفه دوم وقتی که می‌خواست نتیجـه تصـمیم شـورای شش نفره درباره خلافت را به اطلاع مردم برساند، مردم را در مسجد جمع کرد و همان عمامه را بـر سر نهاد و بر منبر نشست و عثمان را به عنوان خلیفـه سـوم معرفـی کـرد (طبـری، تـاریخ الطبـری، ١٣٨٧: ٢٣٨/٤؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ١٤١٣: ٣٠٥/٣). در رمضان سـال دهـم هجـری کـه امـام علی‌ؑ را به یمن می‌فرستادند، به ایشان فرمودند که در قبا اردو برپا کند تا به تدریج یـارانش بـه او بپیوندند سپس ایشان خودش به اردوی امیرالمؤمنین رفتند و در آنجا بـا دسـت خودشـان علـی بـن ابی‌طالب را معمم کردند و عمامه را سه دور گرد سر او پیچیدند و یـک ذراع از عمامـه را از جلـو و یک وجب آن را نیز از عقب آویزان کردنـد (واقـدی، کتـاب المغـازی، ١٤٠٩: ١٠٨٠/٣ و مقریـزی، إمتاع الأسماع، ١٤٢٠ق: ٩٥/٢ و ٩٦ و ٧/ ١٧٢ محمدبن سعد، الطبقـات الکبـری، ١٤١٤: ١٢٨/٢ و صالحی شامی، کتاب المغازی، ١٤٠٩: ٦/ ٢٣٨). گزارش شده است که پیامبر وقتـی بـرای نبـرد روم اسامة بن زید را به فرماندهی سپاه منصوب کردنـد، خـودش بـه دسـت خودشـان او را معمـم کـرده و عمامه را بر روی سرش تنظیم کردند (ابن عبدالبر، بهجة المجالس و أنس المجالس، ١٩٨١: ٦١/٣).

مؤلّف سبل الهدی در ذیل مباحث مربوط به سیره پیامبر، بـاب مشخصـی را بـه عمامـه ایشـان اختصاص داده و در ذیل آن باب، گفتار هفتم را تحت عنوان «**السابع: فی تعمیمه صلّی اللـه علیـه و سلّم بعض أصحابه**» به همین مسأله یعنی مسأله معمم کردن اصحاب اختصاص داده اسـت. وی در آغاز این گفتار معمم شدن علی بن ابی‌طالب در غدیر خـم را ذکـر کـرده و در ادامـه از میـان همـه مواردی که پیامبر، فرماندهان را معمم می‌کردند، فقط معمم کردن عبـدالرحمان بـن عـوف را ذکـر کرده و از ذکر بقیه موارد اغماض کـرده اسـت (صـالحی شـامی، سـبل الهـدی، ١٤١٤: ٧/ ٢٧٥). هرچند پیش از آن در جلد ششم در گزارش مربوط به سریه یمن معمم کردن علی بن ابی طالب﵇ را نیز ذکر کرده است (همان، ٦/ ٢٣٨).

پیامبر برای دیگر سریه‌ها نیـز فرمانـده معـین مـی‌کردنـد، ولـی گـزارش معمـم کـردن همـه آن فرماندهان در جست و جوهای تاریخی یافت نشد. این‌که چـرا معمـم شـدن فرمانـدهانِ دیگـر در منابع تاریخی گزارش نشده است، ممکن است به یکی از این دو دلیل باشـد: نخسـت آن‌کـه شـاید اصلا حضرت برخی فرماندهان را معمم نکرده باشند و احتمال دوم این‌که همه را معمم مـی‌کردنـد ولی برخی از آن موارد گزارش نشده است. احتمال دوم با روایت «**کان لا یـولّی والیـا حتـی عمّمـه**» سازگارتر است به هر حال فرماندهی جنگ هم، کم‌اهمیت‌تر از والی بودن نبود. البته این را نیز بایـد در نظر داشت که سریه‌ها همگی مانند یکدیگر نبودند؛ برخی سریه‌ها بسیار کوچک و در حـد یـک مأموریت چریکی بود، برخی دیگر هرچند از حدّ یک مأموریت چریکی فراتر می‌رفت اما به شدت محرمانه اجرا می‌شد، به گونه‌ای که رزمندگان دستور داشتند شب‌ها حرکت کنند و روزها استراحت کنند تا خبرچین‌های دشمن از تحرک سپاه خبردار نشوند. طبعاً در چنـین سـریه‌هـایی سـرّی بـودن مأمورت اقتضا می‌کرد که تشریفاتی مانند معمم کردن چندان آشـکارا اجـرا نشـود. عـواملی ماننـد کم‌اهمیتی سریه‌های کوچک و سرّی انجام شدن سریه‌های محرمانـه موجـب مـی‌شـد کـه راویـان انگیزه‌ای برای ذکر همه جزئیات ریز مانند معمم شدن فرمانـده نداشـته باشـند. بـه ویـژه آن‌کـه در گزارش بسیاری از سریه‌ها اصلا وقایع مقدماتی مانند تشکیل اردو و مراسم نصب و معرفی فرمانده (که معمم شدن هم باید در اینجا ذکر می‌شد) به تفصیل و با همه جزئیات ذکر نشده بلکـه بـه ایـن وقائع مقدّماتی تنها با یک جمله کوتاه اشاره شده است.

در سنت پیـامبر افـزون بـر معمـم کـردن والیـان و فرمانـدهان جنگـی، معمـم کـردن افـراد در مأموریت‌های ویژه جنگی نیز گزارش شده است. در جنگ خندق، پیامبر وقتی مـی‌خواسـتند علـی بن ابی‌طالب را برای نبرد با عمرو بن عبدود اعزام کنند، او را معمم کردند. در این جنـگ وقتـی کـه برخی پهلوانان از جمله عمرو از خندق عبور کرده و مبارزه می‌طلبیدند، مسلمانان به شدت ترسیده

بودند. واقدی می‌نویسد مسلمانان چنان ترسیده بودند کـه گویـا بـر سرشـان پرنـده‌ای نشسـته بـود (واقدی، مغازی، ۱٤۰۹: ۲/ ٤۷۱) ! از میان مسلمانان علی بن ابی‌طالب سه مرتبه از پیـامبر اجـازه خواست که به مبارز طلبی عمرو پاسخ دهد. سرانجام حضرت به علی فرمودند: او عمـرو بـن عبـد است! علی بن ابی‌طالب نیز پاسخ داد: من نیز علی هستم! در اینجا بود کـه پیـامبر او را بـه آغـوش کشیدند و بوسیدند و عمامه خودشان را بر سر او نهادند، چند قدم هم او را بـه سـوی میـدان بدرقـه کردند، با نگرانی از پشت سر به او نگریستند، دسـت‌هایشـان را بلنـد کردنـد و بـرایش دعـا کردنـد (اسکافی، نقض العثمانیـة، ۱۳۸۳ش: ۲۸۳ و ۲۸٤؛ مقریـزی، امتـاع الأسـماع، ۱٤۲۰: ۱/ ۲۳٦؛ محمدبن سعد، الطبقات الکبری، ۱٤۱٤: ۲/ ۵۳).

معمم کردن به عنوان نماد رهبری در سیره مسلمانان

معمم کردن به عنوان یک نماد برای به ریاست رساندن رؤسا پس از حیات ظـاهری پیـامبر نیـز معناداری خود را در سیره مسلمانان نیز حفظ کرد به گونه‌ای که خلفا معمولاً در هنگـام نشسـتن بـر تخت خلافت، شمشیر حمایل می‌کردند و معمم می‌شدند. چنان‌که در گزارش وقایع روز خلافـت قادر عباسی (ابن کثیر الدمشقی، البدایة و النهایـة، ۱٤۰۷ق: ۳۵۲/۱۱)، أبـو عبـد اللـه محمـد بـن المستظهر باللّه (ابن عمرانی، الإنباء، ۱٤۲۱ق: ۲۲۲) و متوکـل عباسـی (طبـری، همـان، ۱۵۵/۹ و نویری، نهایة الأرب فی فنون الأدب، ۱٤۲۳ق: ۲۷٦/۲۲) و... به آیین معمم کردن خلیفه اشاره شـده است. معمم کردن خلیفه توسط اشخاص خاصی مانند قضات، امیـران لشـکر یـا... انجـام مـی‌شـد. معمم شدن اختصاص به خلیفه و روز به قدرت رسیدن او نداشت. برای مثال قضـات را هـم وقتـی بـه مقام قضا نصب می‌کردند، معمم می‌کردند (کندی، کتاب الولاة و کتاب القضاة، ۱۹۱۲م: ۵۹٦).

چنان که برای نصب خلفا و والیان از نماد عمامه استفاده می‌شـد، بـرای خلـع و برکنـاری یـک رئیس هم گاهی از نماد عمامه استفاده می‌شد. بدین ترتیـب کـه در هنگـام برکنـاری یـک شـخص عمامه‌اش را از سرش برمی‌گرفتند. نمونه‌های زیـادی در تـاریخ وجـود دارد کـه ایـن ادعـا را تأییـد می‌کند. برای مثال خلیفه دوم به ابوعبیده جراح دستور داد که با خالد بن ولید گفت و گو کند و اگـر او به اشتباه خود اقرار نکرد عمامه او را از سرش بردارد او را از فرمانـدهی سـپاه شـام برکنـار کنـد و بدین ترتیب خالد از مقام خود عزل به یکی از فرماندهان تحت امر ابوعبیـده تبـدیل شـد (طبـری، تاریخ طبری، ۱۳۸۷: ۳/ ٤۳٦ و ٤۳۷). خالد پس از برکناری از فرماندهی کل به یک فرمانده جزء در سپاه ابوعبیده دست یافته بود. در همین پست بود که به اشعث اموال زیـادی را بـه عنـوان جـایزه پرداخت کرده بود، عمر به ابوعبیده نامه نوشت که او را جلب کند و عمامه از سرش بردارد تـا اقـرار

کند که جایزه اشعث را از بیت المال داده یا از اموال شخصی خودش داده؟ ابوعبیده خالد را احضار و او را مؤاخذه کرد ولی خالد پاسخ نمی‌داد. یکی از غلامان برخاست و عمامه خالد را از سر او برداشت و به او گفت چرا به سوال امیر جواب نمی‌دهی؟ وقتی خالد جواب سوال امیر را داد غلام دوباره با دست خودش عمامه خالد را بر سرش نهاد. مورخان نوشته‌اند با این وضعی که برای خالد پیش آمده بود و یک بار عمامه‌اش را برداشتند و دوباره بر سرش گذاشتند، خالد نمی‌دانست از فرماندهی عزل شده یا عزل نشده است؟ (همان، ٤/ ٦٧ و و ٦٨ و نویری، نهایة الأرب فی فنون الأدب، ١٩/ ٣٤٣ و ٣٤٤). امیر آل بویه وقتی می‌خواست مستکفی (٢٩٢ـ٣٣٨ ق) را از خلافت بغداد برکنار کند دو نفر از دیلمیان را فرستاد و آنها او را از تخت فرود آوردند و عمامه‌اش را نیز از سرش برداشتند و به گردنش انداختند (زرکلی، الأعلام، ١٩٨٩: ٤/ ١٠٤).

گاه پیش می‌آمد که به شخص رئیس یا خلیفه دسترسی نداشتند تا عمامه از سر او بردارند برای همین به صورت نمادین عمامه خودشان را از سرشان برمی‌داشتند و می‌گفتند که فلان رئیس را برکنار کردم. برای مثال در روزگاری که اعتراضات مسلمانان بر عثمان اوج گرفته بود، عمار یاسر و سعد بن ابی وقاص با هم گفت و گو می‌کردند. عمار برای نشان دادن شدت اعتراض خود، عمامه خودش را از سر برگرفت و گفت: «**خلعتُ عثمان کما خلعت عمامتی هذه**» (عثمان را خلع کردم چنان که این عمامه‌ام را خلع کردم) (ذهبی، تاریخ الاسلام، ١٤١٣: ٣/ ٤٣٤). در واقعه حکمیت، ابوموسی اشعری که با دسیسه عمرو عاص، به خیال خودش می‌خواست معاویه و علی بن ابی‌طالب را از خلافت خلع کند عمامه خودش را از سر برداشت و گفت: «**فقد خلعتهما کما خلعت عمامتی هذه**»؛ «من هر دو را از خلافت برکنار کردم چنان که عمامه‌ام را از سرم برداشتم» (همان، ٣/ ٥٥١) قبل از واقعه حرّه مردم مدینه گروهی را به سوی یزید فرستاده بودند. وقتی که گروه اعزامی از شام به مدینه بازگشت یکی از اعضای گروه در مسجد مدینه گزارشی از فسق و فجور یزید به مردم ارائه کرد و در نهایت عمامه خودش را از سر برگرفت و گفت: «**إنی أشهدکم أنی قد خلعته کما خلعت عمامتی**»؛ «شما شاهد باشید که من او را از خلافت خلع کردم چنان که این عمامه‌ام را از سرم خلع کردم» (بلاذری، انساب الاشراف، ١٤١٧: ١٠/ ٢٠٢).

تألیفات مستقل و غیرمستقل مسلمانان در باره سنت عمامه کم نیست. درباره اصل معمم بودن و نحوه تنظیم کردن اجزای عمامه (مانند تحت الحنک، عذبه، ارخاء الذیل و...) و این‌که تحت الحنک از کدام سمت شروع شود، این‌که عذبه عمامه بر روی کدام دوش قرار بگیرد، این‌که ذیل عمامه به چه مقدار آویزان باشد و... دقت‌های شگفت‌آوری شده است. فقیهان مذاهب اسلامی با استناد به روایات و سیره سعی کرده‌اند مستحبات عمامه را به دقت استخراج کنند. عجیب‌تر آن‌که

در این امر گاه اختلافات جدی نیز در فتاوایشان دیده می‌شود. نویسنده کتاب الدعامة فی احکام سنة العمامة در قرن چهاردهم قمری این اختلافات فتوایی را با مستنداتشان جمع‌آوری کرده و کتاب مستقلی را در احکام عمامه سامان داده است. جالب این است که یکی از مستنداتی که برخی از این فتاوای پراختلاف به آن مستند شده، همین واقعه معمم کردن علی بن ابی‌طالب در روز غدیر است. ولی عجیب آن است که هیچ کس از خودش نپرسیده است پیامبر اکرم در این واقعه چرا علی را معمم کردند؟ برای مثال این‌که ذؤابه عمامه از پشت یا از جلو یا از بین کتفین آویزان شود برایشان بسیار اهمیت داشته اما این‌که چرا علی بن ابی‌طالب در روز غدیر معمم شده هیچ جای پرسش نداشته است!

اثر معمم شدن در تفسیر حدیث غدیر

درباره این‌که چرا رسول الله ﷺ در واقعه غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام را معمم کردند، سه احتمال می‌توان مطرح کرد: نخست آن‌که این کار صرفاً یک تفنن و سرگرمی بوده و هیچ انگیزه‌ای در ورای آن نبوده است، دوم آن‌که حضرت می‌خواستند سنت عمامه پوشیدن را به مخاطبان خود القاء کنند و سوم آن‌که حضرت می‌خواستند با این کار نشان دهند که علی بن ابی‌طالب را از این پس به یک ریاست نصب کرده‌اند.

از بین این سه احتمال، احتمال نخست با رویه یک شخص متشخص و محترم که وقت خودش و وقت دیگران را محترم می‌انگارد نیز ناسازگار است تا چه رسد به پیامبر بزرگواری که لحظه لحظه وجودش برای مردم اسوه‌ای حسنه بود و خود آیینه اعراض از عمل لغو و بیهوده بود و رفتارهایش نیز مانند گفتارهایش از روی هوی و هوس و لهو و لعب صادر نمی‌شد.

احتمال دوم به اندازه احتمال اول سخیف نیست، برای همین هم در برخی منابع اهل تسنن کلماتی مانند «**فاعتمّوا**» را به گزارش واقعه افزوده‌اند و سعی کرده‌اند نشان دهند، پیامبر با این عملشان می‌خواستند مردم را به سنت عمامه‌پوشی ترغیب کنند (ر.ک: عینی، عمدة القاری، بی‌تا: ۲۱/ ۳۰۸)! با این حال شواهد زیر نشان می‌دهد که احتمال دوم نیز احتمال موجهی نیست: شاهد اول این‌که اگر پیامبر در آخرین روزهای عمرشان قصد تعلیم یک سنت خاص را داشتند چرا معمم شدن را انتخاب کردند؟ آیا سنت‌های دیگر مهم‌تر نبود؟ شاهد دوم آن‌که سنت عمامه‌پوشی با آخرین وصیت بودن تناسب کافی ندارد! شاهد سوم آن‌که سنت عمامه‌پوشی نیاز به اینقدر تأکید آن هم در آخرین سخنرانی همگانی پیامبر نداشت چرا که قبل از اسلام هم یک عادت عربی بود و

مسلمانان تا حد زیادی به آن پایبند بودند، شاهد چهارم آن‌که آن‌چه در اینجا روی داده معمم بودن نبود بلکه معمم کردن بود، شاهد پنجم آن‌که اگر صرفاً سنت معمم بودن مد نظرشان بود همین که با عمامه در برابر این جمعیت عظیم حاضر می‌شدند کافی بود، شاهد ششم این‌که اگر منظورشان صرفا تأکید بر سنت عمامه‌پوشی بود، چرا عمامه را بر سر خودشان ننهادند؟ به عبارت دیگر انتخاب علی بن ابی‌طالب چه انگیزه خاصی داشت؟ این شواهد و شواهد روشن دیگری که در مقام وجود دارد مانع از پذیرش احتمال دوم می‌شود.

احتمال سوم، افزون بر آن‌که با ابطال دو احتمال اول خود به خود تأیید می‌شود، این احتمال مورد تأیید برخی شواهد نیز هست. اولین شاهد همان یافته اولیه این پژوهش است که نشان می‌داد در فرهنگ عرب‌ها و سیره پیامبر دو نماد جداگانه وجود داشته است: یکی عمامه‌پوشی و دیگری معمم کردن کسی که به یک مأموریت بزرگ نصب می‌شد و آن‌چه در اینجا وجود دارد، عمامه‌پوشی نیست بلکه معمم کردن است. شاهد دوم نیز آن‌که در برخی گزارش‌ها آمده است که پیامبر خدا در همان مدت کوتاهی که پس از واقعه غدیر زندگی کردند، عمامه‌ای را که در هجدهم ذی‌الحجه بر سر علی نهاده بودند، در ذهن عامه مردم ماندگار کردند چون هرگاه علی بن ابی‌طالب را با آن عمامه می‌دیدند می‌فرمودند: «**أتاکم علی فی السّحاب**» (قاضی نوراللـه مرعشی، احقاق الحق وازهاق الباطل، ١٤٠٩: ٦/ ٥٦٤). پیامبری که به گزارش قرآن کریم (نجم/ ٣) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گفتند و باز به حکم قرآن کریم زبان مبارکشان از سخن لغو پیراسته بود، (مؤمنون/ ٣ و قصص/ ٥٥) به چه منظوری هرگاه علی را با این عمامه می‌دیدند تکرار می‌کردند که علی با عمامه‌اش آمد؟ مردم همگی مثل ایشان می‌دیدند که علی با عمامه‌اش می‌آید، چه نیازی به گفتن این جمله و چه نیازی به تکرار کردن آن وجود داشت؟ بنابراین چاره‌ای جز این نیست که اقرار کنیم رسول خدا با این عمل می‌خواستند نشان دهند که علی بن ابی‌طالب را برای یک مأموریت عظیم به ریاست مسلمین نصب می‌کنند. نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که عمامه خودشان را در مقابل جمعیت عظیم مسلمانان، از سرشان برگرفتند و بر سر او نهادند. این نماد نشانه آن است که ریاست علی بر شما همان ریاست من بر شما است. چنین معنایی از متن لفظی حدیث غدیر نیز قابل برداشت است چون حضرت قبل از آن‌که ولایت علی را بیان کنند ابتدا به ولایت خودشان اقرار گرفتند.

نتیجه

در این نوشتار روشن شد که عمامه، کارکردهایی معنایی و جنبه نشـانگی داشـته اسـت. عمامـه پوشیدن و معمم کردن دو نماد جداگانه هستند که هر کدام نشانگی خاص خودشان را دارند. معمـم کردن در فرهنگ جاهلی، سیره پیامبر و سیره مسلمانان پس از پیامبر نماد خاصی بود که برای نصب والیان، فرماندهان جنگی و خلفا به کار گرفتـه مـی‌شـد. این‌کـه در منـابع فـریقین آمـده اسـت کـه حضرت رسول الله در روز غدیر عمامه مخصوص خودشان را کـه سـحاب نامیـده مـی‌شـد از سـر برگرفتند و با آیین خاصی بر سر علی بن ابیطالب﵇ نهادند، نکته ساده‌ای نیست بلکـه نمـادی بـود که پیامبر می‌خواستند در حافظه تاریخی امت ماندگار شود. بنابراین باید این نمـاد خـاص را بـدین معنا دانست که حضرت می‌خواستند نشان دهند همان ریاستی را که خودشان بر امت داشتند، برای روزگار پس از خودشان به علی واگذار می‌کنند.

منابع

۱. ابن العمرانی، الإنباء، القاهرة: دار الآفاق العربیة، ١٤٢١ق.

۲. ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٠٣ق.

۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحیط الاعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢١ق.

٤. ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بیروت: دارالجیل، ١٤١٢ق.

٥. ابن عبدالبر، بهجة المجالس و أنس المجالس، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ١٩٨١م.

٦. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم: مکتب الاعلام الإسلامی، ١٤٠٤ق.

۷. ابن کثیر الدمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٧ق.

۸. ابن هشام، السیرة النبویة، بیروت: دارالمعرفة، بی‌تا.

۹. ابن‌عقده، حدیث الولایة، قم: دلیل‌ما، ١٤٢٢ق.

۱۰. اسکافی، نقض العثمانیة، قم: کتابخانه حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ١٣٨٣ش.

۱۱. اصفهانی، حمزة بن حسن، سوائر الأمثال علی أفعل، بیروت: عالم الکتاب، ١٤٠٩ق.

۱۲. امینی، عبدالحسی، الغدیر، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ١٤١٤ق.

۱۳. بلاذری، أحمد بن یحیی، أنساب الأشراف، بیروت: دارالفکر، ١٤١٧ق.

١٤. تمام الرازی، أبوالقاسم، الفوائد، الریاض: مکتبة الرشد، ١٤١٢ق.

١٥. جاحظ، البیان و التبیین، بیروت: دار و مکتبة الهلال، ٢٠٠٢م.

١٦. جبوری، یحیی وهیب، العمامة فی الجاهلیة و الاسلام، جامعة قطر، حولیة کلیة الانسانیات و العلوم الاجتماعیة، العدد الثامن، ١٤٠٥ق.

۱۷. جزری، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الفکر، ۱٤۰۹ق.
۱۸. جواد، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، دار الساقی، الطبعة الرابعة، ۱٤۲۲ق.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱٤۰۷ق.
۲۰. دولابی، محمد بن أحمد، الکنی والأسماء، بیروت: دار ابن حزم، ۱٤۲۱ق.
۲۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، بیروت: دار الکتاب العربی، الطبعة الثانیة، ۱٤۱۳ق.
۲۲. راغب، حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ۱٤۱۲ق.
۲۳. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، بیروت: دارالفکر، ۱٤۱٤ق.
۲٤. زرکلی، الأعلام، بیروت: دار العلم للملایین، طبعة الثامنة، ۱۹۸۹م.
۲۵. زکی صفوت، احمد، جمهرة خطب العرب، قاهره: المکتبة العلمیة، ۱۹۲۳م.
۲٦. شوشتری، بهج الصباغة، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷٦ش.
۲۷. صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة، بیروت: عالم الکتب، ۱٤۱٤ق.
۲۸. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان، قم: فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱٤۰٦ق.
۲۹. صالحی شامی، سبل الهدی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۱٤ق.
۳۰. صدوق، ابن بابویه، الأمالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷٦ش.
۳۱. طبرانی، أبوالقاسم، المعجم الکبیر، القاهرة: مکتبة ابن تیمیة، طبعة الثانیة، ۱٤۱۵ق.
۳۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
۳۳. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، قم: دار الحدیث، ۱٤۲٦ق.
۳٤. عسقلانی، ابن حجر. الإصابة فی تمییزالصحابة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۵ق.

۳۵. عینی، بدر الدین، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۳٦. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ۱٤۰۹ق.

۳۷. قاضی نور الله مرعشی، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، قم، ۱٤۰۹ق.

۳۸. قرشی، أبو زید، جمهرة أشعار العرب، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱٤۲٤ق.

۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ ق.

٤۰. کندی، محمد بن یوسف، کتاب الولاة و کتاب القضاة، قاهرة: دار الکتاب الاسلامی، ۱۹۱۲م.

٤۱. المتقی الهندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۹م.

٤۲. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، الطائف: مکتبة الصدیق، ۱٤۱٤ق.

٤۳. محمد بن علامة، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، شام: مکتبة الحیفا، ۱۳٤۲ق.

٤٤. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قاهره: دار الحدیث، ۱٤۱۲ق.

٤٥. مفید، الإرشاد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱٤۱۳ق.

٤٦. مفید، الفصول المختارة، قم: کنگره شیخ مفید، ۱٤۱۳ق.

٤۷. مقریزی، تقی‌الدین، إمتاع الأسماع، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۰ق.

٤۸. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱٤۰٤ق.

٤۹. النویری، شهاب الدین، نهایة الأرب فی فنون الأدب، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیة، ۱٤۲۳ق.

۵۰. واقدی، محمد بن عمر، کتاب المغازی، بیروت: مؤسسة الأعلمی، طبعة الثالثة، ۱٤۰۹ق.

دوفصلنامه علمی ـ پژوهشی
پژوهش‌نامه علوم حدیث تطبیقی
سال ششم، ش۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۸
صفحات ۱۰۳ـ۱۳۲

Comparative Hadith Sciences Research Journal
Sixth year, No. 10.
Spring and Summer 2019

ارزیابی احادیث فریقین در دلالت آیات مبیِّن اعجاز علمی حرکت خورشید*

سید عیسی مسترحمی ** **و جواد گودرزی** ***

چکیده

آیات مبیِّن حرکت خورشید در قرآن، به عنوان یکی از مصادیق اعجاز علمی بیان شده است. مسلمانان در صدر اسلام، این آیات را مبیِّن حرکت ظاهری خورشید می‌دانستند؛ اما در سده دوم هجری با ترجمه کتاب «المجسطی» به عربی، این آیات را با هیئت بطلمیوس تطبیق دادند. در دهه‌های معاصر با کشف حرکات خورشید در کهکشان، مفسران این آیات را بیانگر کشفیات اخیر و اعجاز علمی قرآن دانستند. حال این پرسش مطرح می‌شود آیا آیات مذکور، دلالت بر حرکات کهکشانی خورشید دارند و اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شوند؟ با استفاده از روش تحلیلی و ارزیابی گسترده احادیث فریقین، دیدگاه برگزیده این است که با توجه به عدم صراحت آیات مذکور در حرکات کهکشانی خورشید، در کهکشان و امکان تطبیق آیات با حرکات ظاهری خورشید و عدم وجود روایتی اشاره کننده به حرکات کهکشانی خورشید، این آیات مصداق اعجاز علمی قرآن نیستند. استفاده گسترده از روایات فریقین، در ارزیابی این مصداق اعجاز علمی در هیچ کتاب و مقاله‌ای سابقه ندارد.

واژگان کلیدی: حرکت خورشید، آیات مبیِّن حرکت خورشید، اعجاز علمی، احادیث مبین حرکت خورشید.

---

*. **تاریخ دریافت:** ۱۳۹۸/۰۲/۲۱ و **تاریخ تأیید:** ۱۳۹۸/۰٤/۱۵.

**. عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیة: dr.mostarhami@chmail.ir.

***. دانش‌آموخته کارشناس ارشد مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول): javadgodarzi26@yahoo.com .